

نقدی بر رأی وحدت رویه

شماره ۶۶۴

دیوان عالی کشور

دکتر محمود المیر

(قاضی دادگاه نظامی اصفهان و عضو

هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد خوراسگان)



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

انقلاب اسلامی را احصا نموده ارتباط ندارد. لهذا مقررات تبصره یک الحاقی به ماده (۴) قانون یاد شده که به موجب آن رسیدگی به جرایمی که مجازات قانونی آنها اعدام می باشد را در صلاحیت دادگاههای کیفری استان قرار داده است منصرف از موارد صلاحیت ذاتی دادگاههای انقلاب اسلامی می باشد. بنا به مراتب، رأی شعبه ۳۱ دیوان عالی کشور که بر این مبنی صادر شده صحیح و منطبق با موازین و مقررات تشخیص گردیده و تأیید می شود. این رأی به موجب ماده (۲۷۰) قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای دادگاهها و شعب دیوان عالی کشور

۳- توطئه علیه جمهوری اسلامی ایران یا اقدام مسلحانه و ترور و تخریب مؤسسات به منظور مقابله با نظام؛
۴- جاسوسی به نفع اجانب؛
۵- کلیه جرایم مربوط به قاچاق و مواد مخدر؛
۶- دعاوی مربوط به اصل چهل و نهم قانون اساسی.
علی رغم اصلاحات و الحاقات مورخ ۱۳۸۱/۷/۲۸ این ماده کماکان به قوت خود باقی بوده و تغییر حاصل نموده است و تبصره ذیل ماده (۴) اصلاحی قانون مرقوم صرفاً در مقام ایضاح ماده مربوطه است و به ماده بعد از خود که به طور واضح صلاحیت دادگاههای

رأی وحدت رویه شماره ۶۶۴ هیأت عمومی دیوان عالی کشور در مورخ ۱۳۸۲/۱۰/۳۰ صادر گردیده است و برای تمام دادگاهها و شعب دیوان عالی کشور لازم الاتباع است. (۱) متن رأی بدین گونه است: «به موجب ماده (۵) قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب اسلامی مصوب پانزدهم تیرماه هزار و سیصد و هفتاد و سه با اصلاحات و الحاقات بعدی رسیدگی به جرایم ذیل مطلقاً در صلاحیت دادگاههای انقلاب اسلامی است:
۱- کلیه جرایم علیه امنیت داخلی و خارجی و محاربه یا افساد فی الارض؛
۲- توهین به مقام بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران و مقام معظم رهبری؛

لازم‌الاتباع است.»

رأی وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور همان طور که از متن آن نیز پیداست، به دنبال اختلاف بین شعب بیستم و سی و یکم دیوان عالی در خصوص صلاحیت دادگاههای کیفری استان^(۲) با دادگاههای انقلاب کشور بوده است. شعبه هفتم دادگاه کیفری استان اردبیل رسیدگی به بزه حمل و نگهداری سی گرم و بیست و هفت سانتی گرم هرئین و بیست و یک گرم و هشتاد و دو سانتی گرم تریاک، که مجازات آن بر اساس بند «۶» ماده (۸) قانون اصلاح قانون مبارزه با مواد مخدر اعدام می‌باشد،^(۳) را در صلاحیت دادگاههای انقلاب دانسته و استدلال نموده که کلیه جرایم مربوط به قاچاق مواد مخدر، علی‌الاطلاق با مجازات از هر درجه‌ای در صلاحیت ذاتی دادگاههای انقلاب است. شعبه اول دادگاه انقلاب اردبیل نیز در تاریخ ۸۲/۱/۳۰ صلاحیت خود را نپذیرفته و استدلال نموده که قانونگذار در ماده (۴) قانون اصلاحی (۱۳۸۱/۷/۱۸)^(۴) رسیدگی به جرایمی که مجازات قانونی آنها قصاص نفس یا قصاص عضو یا رجم یا صلب یا اعدام یا حبس ابد باشد را در صلاحیت دادگاه کیفری استان دانسته و ... تبصره ماده (۴) که به صورت عام آمده است و همین‌طور ماده (۲۰) آیین‌نامه اجرایی قانون فوق‌الذکر را نمی‌توان به وسیله بند «۵» از ماده (۵)^(۵) قانون مذکور تخصیص زد و جرایم اعدام یا حبس ابد مربوط به مواد مخدر را خارج نمود و ... با توجه به حصول اختلاف بین دادگاههای یاد شده پرونده جهت حل اختلاف به دیوان عالی کشور ارسال که به شعبه بیستم ارجاع می‌گردد. شعبه یاد شده با این استدلال که چون تبصره الحاقی نسبت به بند «۵» ماده (۵) قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۷۳ مؤخرالتصویب می‌باشد در جرایم مربوط به مواد مخدر در مواردی که مجازات قانونی آن اعدام یا حبس

دیوان و دادگاههای کیفری استان و انقلاب اسلامی، دیوان عالی کشور در تاریخ ۱۳۸۲/۱۰/۳۰ تشکیل جلسه داده و پس از استدلالهایی در نهایت با اکثریت آرا رأی وحدت رویه شماره ۶۶۴ که مشروح آن گذشت را صادر نموده است. با عنایت به مقدمه مذکور ایراداتی به این رأی وحدت رویه مشاهده می‌گردد که ذیلاً به توضیح آن پرداخته می‌شود تا شاید در صورت قبول در رأی صادر شده تجدید نظری به عمل آید.

اولاً: قانونگذار در تبصره الحاقی مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸ به ماده (۴) قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳/۴/۱۵ رسیدگی به جرایمی که مجازات قانونی آنها قصاص نفس یا قصاص عضو یا رجم یا صلب یا اعدام یا حبس ابد است و همچنین رسیدگی به جرایم مطبوعاتی و سیاسی ... را مطلقاً در صلاحیت دادگاه کیفری استان دانسته است و چنانچه نظر قانونگذار بر آن بود که در این مورد استثنائاتی وجود داشته باشد می‌باید به این استثنائات تصریح می‌نمود که چنین چیزی مشاهده نمی‌گردد.

ثانیاً: فلسفه وجودی دادگاه کیفری

ابد باشد صلاحیت دادگاه انقلاب نسخ ضمنی شده است و این تبصره با قانون مبارزه با مواد مخدر که مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام می‌باشد نیز تناقضی ندارد و ... در نهایت صلاحیت دادگاه کیفری استان اردبیل را محرز دانسته و عقیده به صلاحیت دادگاه انقلاب در خصوص جرایم با مجازات اعدام و حبس ابد نداشته است. در پرونده دیگری نیز دو نفر مقیم جمهوری تازه استقلال یافته آذربایجان به اتهام حمل و نگهداری یک کیلو و هفتاد و پنج گرم هرئین هستند به استناد بند «۶» ماده (۸) قانون اصلاح مبارزه با مواد مخدر به دادگاه کیفری استان اردبیل معرفی که دادگاه یاد شده به شایستگی رسیدگی دادگاه انقلاب اسلامی اردبیل از خود نفی صلاحیت نموده است. دادگاه انقلاب اسلامی اردبیل نیز با استدلالهایی از خود نفی صلاحیت نموده و به دنبال حصول این اختلاف، پرونده به دیوان عالی کشور ارسال و این بار به شعبه سی و یکم دیوان ارجاع شده است. شعبه سی و یکم با قبول استدلال دادگاه کیفری استان، دادگاه انقلاب اسلامی اردبیل را صالح به رسیدگی دانسته است.

با عنایت به اختلاف حاصل شده بین شعب

اگر استدلال دیوان عالی کشور صمیم باشد که تبصره یک ماده (۲۰) و تبصره الحاقی به ماده (۴) قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب که به موجب آن رسیدگی به جرایمی که مجازات قانونی آنها اعدام ... می‌باشد، فارغ از صلاحیت ذاتی دادگاههای انقلاب اسلامی است و به رغم اصلاحات و الحاقات مورخ ۱۳۸۱/۷/۲۸ ماده (۵) علی‌الاطلاق کماکان به قوت فود باقی است و ... آنگاه ناچاریم بپذیریم با توجه به صراحت بند «۱» ماده (۵) کلیه جرایم علیه امنیت داخلی و خارجی و مبارزه با افساد فی‌الارض نیز مطلقاً در صلاحیت ذاتی دادگاه انقلاب است و در نتیجه قانونگذار مکتوم به کار عبث می‌گردد؛



استان مسلماً پرهیز از اشتباهات فردی قضات در مجازات‌های سنگین بوده است که قانونگذار با پیش‌بینی دادگاه کیفری استان با پنج قاضی در جرایم که مجازات آنها اعدام و... می‌باشد^(۴) می‌خواسته به این مهم دست یابد و مستثنا کردن جرایم مواد مخدر و... هیچ توجیح منطقی به دنبال ندارد.

ثالثاً: تبصره الحاقی به ماده (۴) که مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸ می‌باشد نسبت به بند "۵" ماده (۵) قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب قانون مؤخر التصویب محسوب و اگر بنا باشد تعارضی بین این دو ماده وجود داشته باشد بدیهی است که قانون اخیر التصویب حاکم خواهد بود. در نتیجه، با توجه به اطلاق تبصره الحاقی، بند "۵" ماده (۵) صلاحیت دادگاههای انقلاب در جرایمی که مجازات آنها اعدام یا حبس ابد باشد نسخ ضمنی شده است.

رابعاً: در استدلال‌های معاون اول دادستان محترم کل کشور در رد صلاحیت محاکم کیفری استان و تأیید صلاحیت دادگاههای انقلاب اشاره شده است که هیچ یک از مراجع قانونگذار حق رد و ابطال و نقض و فسخ مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام را ندارند^(۷) و چون مرجع تجدید نظر احکام اعدام مربوط به جرایم مواد مخدر در مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام رئیس دیوان عالی کشور و دادستان کل کشور تعیین شده است،^(۸) فلذا اگر محاکم کیفری استان را صالح بدانیم مرجع رسیدگی به اعتراض آرای آنها دیوان عالی کشور خواهد بود و این نقض و فسخ مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام که قابل پذیرش نیست. در حالی که این استدلال قوی نیست و با پذیرش صلاحیت محاکم کیفری استان، مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام نسخ نمی‌گردد. اصولاً مجمع تشخیص مصلحت نظام در قانون اصلاح قانون مبارزه با مواد مخدر اشاره‌ای به صلاحیت‌ها نداشته است که تعیین صلاحیت

ثانیاً: فلسفه وجودی دادگاه کیفری استان مسلماً پرهیز از اشتباهات فردی قضات در مجازات‌های سنگین بوده است که قانونگذار با پیش‌بینی دادگاه کیفری استان با پنج قاضی در جرایم که مجازات آنها اعدام و... می‌باشد^(۴) می‌خواسته به این مهم دست یابد و مستثنا کردن جرایم مواد مخدر و... هیچ توجیح منطقی به دنبال ندارد.

به موجب قانون مجلس مغایرتی با آن داشته باشد. تعیین مرجع صالح برای رسیدگی به اعتراض آراء در خصوص جرایم مواد مخدر و... که مجازات آنها اعدام یا حبس ابد می‌باشد، موضوع دیگری است.

خامساً: در استدلال دیگر معاون اول دادستان محترم کل کشور در رد صلاحیت محاکم کیفری استان، اشاره شده که با فرض تعارض بین مقررات مندرج در تبصره ذیل ماده (۴) اصلاحی و بند "۵" ماده (۵) قانون فوق‌الاشعار موضوع مشمول قاعده تعارض بین عام مؤخر با خاص مقدم می‌باشد که قطع نظر از آرای بسیاری از فقها و اصولیین که قائل به تخصیص حکم عام مؤخر با خاص مقدم می‌باشند... حکم عام مؤخر ناسخ حکم خاص مقدم نمی‌باشد. در حالی که در اینجا اصولاً بین مواد (۴) (تبصره اصلاحی) و ماده (۵) قاعده عام و خاص حاکم نمی‌باشد و تبصره الحاقی که فقط صلاحیت محاکم کیفری استان را مشخص نموده است نمی‌تواند نسبت به ماده (۵) حکم عام باشد؛ و در ماده (۵) که به جرایم در صلاحیت دادگاه

انقلاب به طور کلی اشاره شده است نیز نسبت به ماده (۴) حکم خاص محسوب نمی‌گردد. در حقیقت می‌توان گفت، دادگاههای کیفری استان نیز به لحاظ احصای صلاحیت‌های آنها در هفت مورد خاص نوعی دادگاه اختصاصی محسوب می‌گردند.

سادساً: در حالی که اصولاً دادگاههای انقلاب اسلامی که در قانون اساسی به آن اشاره‌ای نشده و به دستور مقام بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت امام خمینی (ره) با توجه به مصلحت و ضرورت‌های اولیه انقلاب تشکیل شده‌اند در اثر منتفی شدن مصلحت و ضرورت می‌باید در دادگستری ادغام و کلیه دعاوی و جرایم در دادگستری عمومی مطرح شوند و حتی اقدام اخیر قانونگذار که بین دادرهای عمومی و انقلاب مثل سیستم سابق تفکیک قائل نگردیده نیز در راستای همین حرکت قلمداد می‌گردد. پس تا جایی که ممکن است باید تفسیر قوانین به گونه‌ای باشد که صلاحیت محاکم اختصاصی و علی‌الخصوص دادگاه انقلاب که در قانون اساسی نیز اشاره‌ای به آن نگردیده محدود گردد و به نظر می‌رسد رأی وحدت رویه در راستای این طرز فکر صادر نگردیده است.

سابعاً: اصولاً این رأی وحدت رویه علاوه بر نسخ ضمنی، نسخ صریح قانون نیز تلقی می‌گردد که این در شأن هیأت عمومی دیوان عالی کشور نمی‌باشد. همان‌طور که می‌دانیم، تبصره یک ماده (۲۰) و تبصره ماده (۴) الحاقی ۱۳۸۱/۷/۲۸ رسیدگی به جرایمی که مجازات آنها... صلب... باشد را نیز صراحتاً و بدون هیچ شک و شبهه‌ای در صلاحیت محاکم کیفری استان دانسته است. هیأت عمومی دیوان عالی کشور با دقت بیشتر متوجه می‌شد که در نظام کیفری جمهوری اسلامی ایران ما فقط یک جرم داریم که مجازات شرعی و قانونی آن صلب می‌باشد و آن هم جرم محاربه است. مجازات محارب در قرآن شریف مورد تصریح قرار گرفته و



به موجب آیه ۳۳ از سوره مبارکه مائده، محارب به یکی از چهار مجازات قتل، به صلیب کشیدن، قطع مخالفین و یا نفی بلد محکوم می‌گردد: «... انما جزاؤه الذین یحاربون الله ورسوله و یسعون فی الارض فساداً ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف او ینفوا من الارض ذلک لهم حری فی الدنیا و لهم فی الآخرة عذاب عظیم» ماده (۱۹۰) قانون مجازات اسلامی نیز صراحتاً مجازات محارب را بر اساس آیه شریفه، یکی از چهار مورد قتل، به دار آویختن (به صلیب کشیدن)، قطع مخالفین و نفی بلد اعلام نموده است. در ماده (۱۹۱) از بین دو نظریه تغییر ی یا تنویعی بودن مجازات محارب، تغییر ی بودن آن را انتخاب و در نتیجه قاضی را مخیر دانسته که هر کدام از مجازاتهای چهارگانه را که تشخیص داد در خصوص محارب، اعمال نماید.^(۱)

حال با عنایت به این مطالب، اگر استدلال دیوان عالی کشور صحیح باشد که تبصره یک ماده (۲۰) و تبصره الحاقی به ماده (۴) قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب که به موجب آن رسیدگی به جرایمی که مجازات قانونی آنها اعدام... می باشد، خارج از صلاحیت ذاتی دادگاههای انقلاب اسلامی است و به رغم اصلاحات و الحاقات مورخ ۱۳۸۱/۷/۲۸ ماده (۵) علی الاطلاق کماکان به قوت خود باقی است و... آنگاه ناچاریم بپذیریم با توجه به صراحت بند "۱" ماده (۵) کلیه جرایم علیه امنیت داخلی و خارجی و محاربه یا افساد فی الارض نیز مطلقاً در صلاحیت ذاتی دادگاه انقلاب است و در نتیجه قانونگذار محکوم به کار عبث می‌گردد؛ چرا که تبصره های الحاقی صراحتاً رسیدگی به جرمی که مجازات آن... صلب باشد را در صلاحیت محاکم کیفری استان دانسته و هیچ موردی هم برای آن پیدا نمی‌شود، چون تنها مورد آن که محاربه است در صلاحیت ذاتی دادگاه انقلاب است! و مشخص هم نیست چرا

قانونگذار به این کار عبث دست زده است! به هر حال اگر تمامی استدلالهای پیش گفته با نظریاتی مخالف مواجه شوند این استدلال اخیر مسلماً مصون از تعرض خواهد ماند و همین استدلال نیز آنقدر قوی و محکم می‌باشد که رأی وحدت رویه دیوان عالی کشور را به طور جدی با تردید همراه نماید.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- پرونده وحدت رویه ردیف ۲۱/۸۲ هیأت عمومی
- ۲- دادگاه کیفری استان برای اولین بار بعد از انقلاب اسلامی ایران به موجب تبصره الحاقی مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸ به سیستم کیفری کشور وارد شده است.
- ۳- ماده (۸) قانون اصلاح قانون مبارزه با مواد مخدر و الحاق موادی به آن مصوب ۱۳۶۷/۸/۳ مجمع تشخیص مصلحت نظام: «هر کس هروئین، مرفین، کوکائین و دیگر مشتقات شیمیایی مرفین و کوکائین را وارد کشور کند یا مبادرت به ساخت تولید - توزیع، صدور، ارسال، خرید و فروش نماید و یا در معرض فروش قرار دهد و یا نگهداری، مخفی یا حمل کند با رعایت تناسب و با توجه به میزان مواد به شرح زیر مجازات خواهد شد: ... ۶- بیش از سی گرم، اعدام و مصادره اموال به استثنای هزینه تامین زندگی متعارف برای خانواده محکوم...»
- ۴- ماده (۴) اصلاحی ۱۳۸۱/۷/۲۸: «هر حوزه قضایی که دارای بیش از یک شعبه دادگاه عمومی باشد آن شعب به دو شعبه حقوقی و جزایی تقسیم می‌شوند. دادگاههای حقوقی صرفاً به امور حقوقی و دادگاههای جزایی فقط به امور کیفری رسیدگی خواهند نمود. تخصیص شعبی از دادگاههای حقوقی و کیفری برای رسیدگی به دعاوی حقوقی یا جزایی خاص مانند امور خانوادگی و جرایم اطفال با رعایت مصالح و مقتضیات از وظایف و اختیارات رئیس قوه قضاییه است. در صورت ضرورت ممکن است به شعبه جزایی پرونده حقوقی و یا به شعبه حقوقی پرونده جزایی ارجاع شود. تبصره (الحاقی) ۱۳۸۱/۷/۲۸ رسیدگی به جرایمی که مجازات قانونی آنها قصاص نفس یا قصاص عضو یا رجم یا صلب یا اعدام و یا حبس ابد است و همچنین رسیدگی به جرایم مطبوعاتی و سیاسی به نحوی که در موارد بعدی ذکر می‌شود در دادگاه کیفری استان به

عمل خواهد آمد...»

۵- ماده (۵) قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳/۴/۱۵ «به تعداد مورد نیاز دادگاههای انقلاب در مرکز هر استان و مناطقی که ضرورت تشکیل آن را رئیس قوه قضائیه تشخیص می‌دهد تحت نظارت و ریاست اداری حوزه قضایی تشکیل می‌گردد و به جرایم ذیل رسیدگی می‌نماید: ... ۵- کلیه جرایم مربوط به قاچاق و مواد مخدر...»

۶- ماده (۲۰) قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب (تبصره یک الحاقی ۱۳۸۱/۷/۲۸): «... دادگاه کیفری استان برای رسیدگی به جرایمی که مجازات قانونی آنها قصاص نفس یا اعدام یا رجم یا صلب یا حبس دائم باشد از پنج نفر (رئیس و چهار مستشار یا دادرس علی‌البدل دادگاه تجدید نظر استان) و برای رسیدگی به جرایمی که مجازات قانونی آنها قصاص عضو و جرایم مطبوعاتی و سیاسی باشد از سه نفر (رئیس و دو مستشار یا دادرس علی‌البدل دادگاه تجدید نظر استان) تشکیل می‌شود...»

۷- نظریه تفسیری شماره ۵۳۱۸ مورخ ۱۳۷۲/۷/۲۴ شورای نگهبان:

«... هیچ یک از مراجع قانونگذار حق رد و ابطال و نقض و فسخ مصوبه مجمع تشخیص مصلحت را ندارند...»

۸- ماده (۳۲) قانون اصلاح قانون مبارزه با مواد مخدر...: «احکام اعدامی که به موجب این قانون صادر می‌شود پس از تایید رئیس دیوان عالی کشور یا دادستان کل کشور قطعی و لازم‌الاجرا است. در سایر موارد چنانچه حکم به نظر رئیس دیوان عالی کشور و یا دادستان کل کشور در مظان آن باشد که بر خلاف شرع یا قانون است و یا آنکه قاضی صادر کننده حکم صالح سنیت رئیس دیوان عالی کشور و یا دادستان کل کشور حق تجدید نظر و نقض حکم را دارند. لکن وجود این حق مانع قطعیت و لازم‌الاجرا بودن حکم نیست.»

۹- ماده (۱۹۰) قانون مجازات اسلامی: «حد محاربه و افساد فی الارض یکی از چهار چیز است: ۱- قتل ۲- آویختن به دار ۳- قطع دست راست و سپس پای چپ ۴- نفی بلد.»

۱۰- ماده (۱۹۱) قانون مجازات اسلامی: «انتخاب هر یک از امور چهارگانه به اختیار قاضی است خواه محارب کسی را کشته یا مجروح کرده و یا مال او را گرفته باشد و خواه هیچ یک از این کارها را انجام نداده باشد.»